

سلام و درود فراوان بر آقای شهبازی عزیز و بزرگوار و دوستان عزیز و بزرگوار
با اجازتون یک متنی از برنامه ۹۹۸ می‌خواهم به اشتراک بگذارم از غزل ۳۰۷۳.

بیا بیا، که پشیمان شوی از این دوری

بیا به دعوتِ شیرینِ ما، چه می‌شوری؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۳

خداوند، زندگی به ما انسانها می‌گوید:

بیا بیا به دعوت شیرینِ ما، به سوی ما، به عشق، چرا شورش و فتنه‌انگیزی می‌کنی؟ و اگر نیایی و در ذهن بمانی پشیمان
خواهی شد.

حیات موج‌زنان گشته اندرین مجلس

خدای ناصر و، هر سو شرابِ منصورِ

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۳

این لحظه حیات در هوا در مجلس ما موج می‌زند، و خدا کمک‌کننده است، و با فضاگشایی از هر طرف شراب منصورِ
می‌آید. شراب کمک‌کننده می‌آید و ما انرژی زنده کننده به کائنات می‌فرستیم.

به دست طرّه خوبان به جای دستّه گل

به زیر پای بنفشه به جای محفوری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۳

و دستشان طرّه زیباییان می‌باشد، یعنی در دسترس شان خوبان، عاشقان می‌باشند، به جای میل کردن به دستّه گل، که ذهن
نشان می‌دهد زیباست. و زیر پایشان بنفشه، عدم یعنی فضای گشوده شده می‌باشد، به جای محفوری که زیلو هست، خشن
است یعنی همانیدگی‌ها.

هزار جام سعادت بنوش ای نومید

بگیر صد زر و زور ای غریبِ زرزوری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۳

زُرزور: پرندهٔ کوچک سیاه‌رنگ دارای خال‌های سفید، سار. زُرزوری: مجازاً ضعیف و ناتوان.

می‌گوید: اگر با سبب‌سازی من‌ذهنی کار کردی، مقاومت کردی، شورش کردی، مرکزت را عدم نکردی، حتماً ناامید خواهی شد و خروب کار می‌کند.

و می‌گوید هر دم فضاگشایی کن، هزار یعنی بی‌شمار جام خوشبختی، آرامش، حس امنیت، جام منصوری، لحظه به لحظه از طرف زندگی می‌آید، بنوش.

«بگیر صد زر و زور» زر فضای گشوده شده، خرد زندگی، حس امنیت است و زور قدرت عمل و توانایی از طرف زندگی، یا خداوند است.

زندگی در تمام ذرات وجود ما مرتعش است. این‌ها را بگیر، ای انسانی که در ماجرا یعنی همانیدگی‌ها، و اتفاقات غریب هستی و زورت به اندازه گنجشک هم نیست. خداوند بی‌نهایت فراوانی‌اش را به ما داده، رحمت اندر رحمت است.

هزار گونه زلیخا و یوسفند اینجا

شرابِ روح فزای و سماعِ طنبوری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۰۷۳

در این فضای ذهن که گفت این شبیه اتاق زلیخا است، یوسف هست، زلیخا هم هست یوسف نمی‌خواهد به زلیخا نگاه کند، یعنی ما نمی‌خواهیم به من‌ذهنی‌مان نگاه کنیم، ولی در اتاقش زندانی شدیم و همانیدگی‌ها هم مانند عکس‌های زلیخا می‌مانند هر لحظه یکی از آن‌ها ما را اسیر می‌کند.

منتها شراب روح‌فزا است و امکان این هست که به آهنگ طنبور کل، به آهنگ زندگی که این لحظه خداوند می‌زند ما به

آن سماع کنیم، برقصیم، گوش بدهیم و حرکت کنیم و فکر و عمل کنیم.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار، صدرِ توست راه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی‌نهایت خداوند را شاکرم به خاطر وجود این برنامه بی‌نظیر

با احترام

توران از استرالیا